

مشارکت زنان در گفت‌وگوی تمدن‌ها

سیدبمقوب موسوی*

چکیده:

موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها در قالب دکترینی جایگزین، به‌ویژه در دهه اخیر موضوع بحث و بررسی بسیاری از متفکران و صاحب‌نظران در شرق و غرب قرار گرفته است. می‌توان گفت که روند جاری در مباحث مربوط به گفت‌وگوی تمدن‌ها، ناظر بر آن است که ظهور چالش‌های گسترده علمی و سیاسی درخصوص ابعاد جامعه‌شناختی نژادها، فرق دینی، گروه‌های مختلف اجتماعی و سرانجام افراد اجتماعات بشری قابل پیش‌بینی است. به‌علاوه هدف از طرح این دیدگاه نوعی جست‌وجوگری به‌منظور افزایش دانایی عمومی از ظرفیت‌های موجود در جهت تدارک زمینه‌های کاهش مشکلات اجتماعی و فرهنگی است. در بررسی و طراحی مسأله گفت‌وگوی تمدن‌ها، نقش عناصر و نیروهای اجتماعی و ازجمله زنان، عموماً مغفول مانده است. رویکرد این مقاله به گفت‌وگوی تمدن‌ها به مثابه نظریه‌ای جایگزین در قبال نظریه‌های اجتماعی - سیاسی کلاسیک است و تلاش می‌کند تا جایگاه و نقش مشارکتی زنان را در فرایند توسعه مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: تضاد اجتماعی، جامعه مدنی، فرهنگ، گفت‌وگان، گفت‌وگوی تمدن‌ها، مشارکت، وفاق

* سیدبمقوب موسوی دارای دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه نیوکاسل انگلستان و عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا است. وی درخصوص ارتقاء وضعیت زنان و آموزش مسائل جامعه‌شناختی نظری و کاربردی با مراکز علمی و تحقیقاتی همکاری داشته است.

مقدمه

با آشکار شدن بن‌بست در دیدگاه‌های فلسفی و نظری کلاسیک و عدم کارایی نظری و کاربردی آنها و در نهایت، به حاشیه رفتن و یا زوال تدریجی آن دسته از نظریه‌هایی که اصالت را به تضاد و تعارض و یا مقابله بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌دادند، عرصه برای پذیرش نظریه گفت‌وگویی تمدن‌ها به‌عنوان نظریه جایگزین، فراهم گردید.

از جمله نکات اساسی در فهم و شناخت نظریه گفت‌وگویی تمدن‌ها، اثرات جامعه‌شناختی، روانشناختی و فرهنگی آن در خصوص تعامل گروه‌ها، قشرهای اجتماعی، نژادهای بشری، فرقه‌های مذهبی و سرانجام جنس انسانی است. می‌توان تصریح داشت که پیش فرض دیدگاه گفت‌وگویی تمدن‌ها، به رسمیت شناختن استعداد، توان و میراث عمومی افراد بشر، تمدن‌ها و فرهنگ‌های آنها است. از این‌رو، در این دیدگاه تلاش بر آن است تا واقعیت تاریخی، حقوقی و فرهنگی کلیه عناصر و یا عواملی که در پیدایش و توسعه فرهنگ و تمدن بشری نقش و سهمی داشته‌اند، بخوبی شناخته و شرایط تعامل آنها گسترش یابد.

امروزه در مباحث مربوط به گفت‌وگویی تمدن‌ها، از نقش مذهب، علم، اقوام، حکومت‌ها، فناوری، دانشمندان و یا سیاستمداران و مانند آن مطالب تحقیقی زیادی عرضه می‌گردد. در این میان، موضوع زنان و نقش آنان در مشارکت به منظور توسعه فرهنگ تعامل و وفاق اجتماعی کمتر مورد توجه قرار گرفته است و این در حالی است که زنان نیمی از جمعیت جهان را شامل شده و پا به پای مردان در اشکال گوناگون اجتماعی خلق و گسترش تمدن و فرهنگ بشری دخالت داشته‌اند. بنابراین لازم است ارتباط بین توسعه، تعامل فرهنگ‌ها و مشارکت اجتماعی و فرهنگی زنان و موانع آن بررسی شود.

طی سال‌های اخیر، بسیاری سعی نموده‌اند با تحلیل محتوای علمی گفت‌وگویی تمدن‌ها، خطوط متنوع سیاسی، فرهنگی و یا جامعه‌شناختی، رسایی و نارسایی این مفهوم و نظریه را روشن کرده و شرایط انطباق لازم را به منظور نهادینه کردن اجتماع ارزش‌های موجود در آن، فراهم نمایند. علی‌رغم حجم زیاد مقالات تحقیقی و علمی، به نظر می‌رسد هنوز ابعاد مطالعه نشده فراوانی باقی مانده است. در این نوشته، تلاش

شده است تا موضوع اجتماعی مشارکت زنان به‌عنوان شرط تحقق مشارکت در گفت‌وگوی تمدن‌ها، در حد ممکن به چالش کشیده شود و ابعاد مغفول آن مورد بحث قرار گیرد. این موضوع در یک بعد ناظر بر بسط نظری واقعیت تاریخی مشارکت زنان در پیدایش و گسترش فرهنگ و تمدن بشری است و در بعد دیگر، در صدد ریشه‌یابی دلایل کندی مشارکت بیشتر آنان در روند نوین تحول اجتماعی و فرهنگی دوران معاصر است.

از لحاظ مفهومی، مراد از گفت‌وگوی تمدن‌ها فرایند تعامل بین احاد اجتماعی در میان تمدن‌های مختلف و دستیابی آنان به اصول مشترک فرهنگی است. گفت‌وگوی فرهنگی از منظر جامعه‌شناختی، پیش از هر عامل دیگری بر سهم عناصر وفاق‌زا در تولید فرهنگ و تمدن تأکید دارد. مقصود از مشارکت زنان در گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز عبارت از هر نوع مشارکت اجتماعی زنان، از جمله تولید و تعامل فرهنگی و مدنی است.

رویکرد نوین در نظریه‌سازی اجتماعی - سیاسی

پس از سال‌ها، عملیاتی شدن نسبی دیدگاه‌هایی که خروج از بن‌بست‌های اجتماعی و اقتصادی را در تفسیر و تبیین تضاد و تعارض بنیادها، زیرساخت‌ها، نقش‌ها، رویکردها و نیروهای گوناگون عالم هستی و به تبع آن، جهان اجتماعی می‌دانستند، تمایل به شناسایی الگوی تبیینی و عملیاتی دیگری در میان محققان و اندیشمندان اجتماعی و فرهنگی پدیدار شده است. میراث عمده دیدگاه‌های متضاد کاربرد جنگ، تضاد، تعارض و خشونت به منظور اصلاح امور بشری و تأسیس جامعه‌ای عاری از خشونت، چیزی جز جنگ، تضاد طبقاتی و نابرابری اجتماعی در قالب تفسیری از تغییرات تکاملی نبود. در حالی که:

«در جهان‌بینی جدید، دوران تکامل دیگر یک فراگرد جبری قلمداد نمی‌شود، بلکه فرآیندی است که انسان طراح، سازنده و پیشرونده آن است. پیشرفت‌های تکنولوژیک و ارتقای سطح مادی زندگی نیز به تنهایی معیار اساسی سنجش پیشرفت محسوب نمی‌شود. به جای پیشرفت‌های تکنولوژیک، مقیاس‌های اخلاقی، زیباشناختی، سیاسی و زیست محیطی معیار ارزیابی می‌شوند» (سیف‌زاده، ۱۳۷۷: ۴۲).

وقوع بحران در قلمروهای فرهنگی و اجتماعی و ظهور علائم ناکارآمدی دیدگاه‌های تضادی و تکاملی رشد مفاهیم، اصول و چشم‌اندازهای نظری فوق را تقویت نمود. طی دهه‌های گذشته، مکاتب لیبرال متعددی سعی کردند شکاف‌های موجود در ساختار اجتماعی نوین را وارد مباحث نظری کرده و الگوهای تبیینی کامل‌تری ارائه کنند و سیاستمداران و برنامه‌ریزان را به پیروی از آن تشویق نمایند. با این وجود، به دلیل فقدان تأمل کافی در خصوص وحدت و تعامل اجتماعی و نادیده گرفتن ابعاد فلسفی و اجتماعی آن و آمیخته بودن این مکاتب به رسوبات خرده‌فرهنگ‌های بومی و جزم‌های قومی، تغییرات چندانی در بهبود اوضاع عمومی پدید نیاوردند.

پس از گذشت چندین دهه از ظهور این مکاتب و عبور از حاکمیت هنجارهای علمی، هنوز جوامع بشری دستخوش انواع بحران‌های اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. تجربه اصلاحات و دگرگونی‌های لیبرالی و سوسیالیستی نتوانسته است به شکاف‌های دهشتناک اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پایان دهد. هنوز عناوین روزانه رسانه‌های جهانی، از برخوردها و منازعاتی خبر می‌دهد که ریشه در درک و تفسیر ناقص از موضوعات اجتماعی و نبود راهکارهای عقلانی و سازنده دارد. برخوردهای طبقاتی، نژادی، مذهبی، سیاسی، نظامی و خشونت‌های جنسی و موارد مشابه دیگر، حکایت از خصومت‌های بنیادین در بطن مناسبات و روابط بین گروه‌های اجتماعی، طبقات و یا ملیت‌ها دارد.

آنورلیوچی و همفکرانش معتقدند که در آستانه قرن بیستم و یکم، تمدن جدید در حال وداع با اندیشه‌ای است که برای چهار قرن بر دنیا حاکم بوده است. او معتقد است از ۱۶۰۵ و زمان نگارش رساله "پیشرفت" فرانسیس بیکن، دنیای مدرن پایه‌گذاری شد. در این عصر و لحظه از تاریخ بشری که جهان‌بینی انسان غربی اصل ستیز و مبارزه با طبیعت قرار داشت، اصل تکامل و اصل پیشرفت به‌عنوان مفروضات حاکم بر فعل و انفعالات ناشی از مناسبات میان انسان‌ها، جامعه و طبیعت در آمد. پیامبر این تحول، فرانسیس بیکن بود که در رساله "پیشرفت" خود بشارت داده بود:

*«وقتی ما قوانین طبیعت را شناختیم، می‌توانیم بر طبیعتی چیرگی یابیم
که تاکنون برده آن بوده‌ایم؛ علم راهی است به سوی آرمان شهر» (لیوچی و
دیگران، ۱۳۶۷: ۱۶۷).*

تأملات جدید در منابع فلسفی قرون هجدهم و نوزدهم و ارائه نقدهای فلسفی و علمی جدید از نیمه دوم قرن نوزدهم تاکنون و سرانجام، انباشتگی تجربیات دوران اخیر، راه را برای طرح نظریه‌های وفاق اجتماعی و فرهنگی هموار گردانید. بسترهای اولیه موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها، در آثار متفکرینی ریشه دارد که شناخت پهنه اجتماعی را مستلزم درکی جامع می‌دانند و اصلاح و توسعه را به بازشناسی تمام نیروهای درگیر در عرصه ساخت اجتماعی و به رسمیت شناختن آن نیروها منوط می‌کنند. هم‌چنان‌که منتقدین فراتجدد، مدرنیته را در دو وجه لیبرالیستی و سوسیالیستی آن، عامل شکل‌گیری جزم‌های فرهنگی و اجتماعی جدید و انسداد در راهیابی بشر به عرصه‌های ممکن دیگر در قلمرو اندیشه، رفتار و کنش اجتماعی می‌دانند.

بن‌بست نظری مدرنیته و نظریه جایگزین

می‌توان گفت که ظهور جریان فلسفی و جامعه‌شناختی تفهمی با پیشاهنگی کسانی مانند دیلتای، همبولت و ماکس وبر در آلمان و هم‌چنین ظهور دیدگاه‌های نظری دیگر از جمله پدیدارشناسی شولتز و سایرین به همراه نظریه‌های تأثیرگذار ساختارگرایی پارسونز و عمل‌گرایی جان دیویی، راه را برای شکل‌گیری و توسعه کاربردی دیدگاه درک متقابل، کنش‌های اجتماعی معنی‌دار و وفاق اجتماعی بیشتر هموار گردانید (ریتزر، ۱۳۷۴). نظریه‌های فرهنگی و یا شبه‌فرهنگی فوق که به تدریج در علوم انسانی و بررسی‌های فرهنگی مورد اقبال قرار گرفتند، همگی بر عوارض تاریخی - اجتماعی و نیز فرهنگی نظریه‌های فلسفی و اجتماعی است که تجزیه تعین‌های فرهنگی می‌انجامد، اشتراک نظر داشتند.

شاید بتوان گفت عمده‌ترین محور اشتراک این دیدگاه‌ها، نفی اصول مکتب تضاد به‌عنوان تنها کلید قابل قبول تفسیر پدیده‌ها و در نتیجه، شیوه مطلوب سیاست‌گذاری و قانون‌پردازی بود. البته تقسیم جهان اجتماعی به امور متضاد اگرچه تاریخی طولانی به قدمت فلسفه افلاطون، لائوتسه و پاره‌ای از مذاهب تاریخی همچون مانویت دارد، اما در دوران اخیر در قالب نظریه‌های نژادی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تکنولوژیکی رنگ و صبغه دیگری یافته است. نتایج حاصل از نفوذ و گسترش دیدگاه‌های فوق، به افزایش تلاشی و تضاد در بخش‌های مختلف اجتماعات - چه در مغرب زمین و چه در

سایر نقاط جهان - انجامیده است. دولت‌های فزون‌طلب با بهره‌گیری از دیدگاه‌های تضادی، با ترسیم دنیایی فرضی و پر از خشم و خشونت، ملت‌ها را برای مدتی گرفتار تجهیز نیرو در جهت رویارویی با خطراتی کرده که حاصل آن چیزی جز افزایش کینه‌ها و تضادها نبوده است. در عرصه مبادلات فرهنگی، دیدگاه‌های تضادی بیشترین سهم را در توقف و رکود تعاملات و در نتیجه، غیرعملی کردن همزیستی مسالمت‌آمیز بین ملت‌ها داشته است. یک نمونه زنده، بحران‌ها و تعارضاتی است که به دنبال فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی سابق و اروپای شرقی در قالب منازعات نظامی و سیاسی پدیدار شده و تاکنون ادامه یافته است.

باید گفت که در آستانه قرن جدید، گفتمان دیگری مورد توجه پژوهشگران شاخه‌های مختلف علوم انسانی قرار گرفته است. این گفتمان عبارت است از گفتمان مدنی و یا تنظیم روابط مناسبات اجتماعی و فرهنگی بر مبنای عقلانیت و گفت‌وگو. ظهور دیدگاه فوق بیان ناتوانی رویکردهایی است که برای دهه‌های متوالی توسل به ستیز و جنگ طبقاتی را تنها راه خروج از نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی می‌دانستند.

گفت‌وگوی تمدن‌ها اصطلاحی است نسبتاً نوین که پس از بازسازی‌های مفهومی و نظری از درون نظریه‌های جدید اجتماعی و فلسفی، محل توجه سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و توده‌های مردم قرار گرفته است. این مفهوم در فراسوی نظری خود، ایجاد تعامل زنده و خردمندانه بین فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، مکتب‌ها و در نهایت ادیان را مدنظر دارد. هانتینگتون در تعریف تمدن معتقد است:

«تمدن یک موجود فرهنگی است. تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است. تمدن هم با توجه به عناصر عینی مشترک (همچون زبان، تاریخ، مذهب، سنت‌ها، نهادها) تعریف می‌شود و هم با توجه به وابستگی‌های و قرابت‌های ذهنی و درونی انسان‌ها» (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۴۶-۴۵).

بر این مبنای، دکترین گفت‌وگوی تمدن‌ها برای هواداران اندیشه‌هایی که در نهاد خود تمایز بین فرهنگ‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و در نهایت تمدن‌ها را امری ذاتی و غیرقابل حل می‌دانند، مطلوب نبوده است و آن را تا سر حد سرپوشی بر رنج‌های کنونی بشر تقلیل داده‌اند. با این وجود، استفاده از نقد مستمر و تعقیب عقل‌گرایانه موضوعات و

اصرار بر حفظ تأمل و بردباری در شناخت و درک امور، خود عامل بسط طریق‌های انکشافی در این دیدگاه برای حل مسأله است.

پیش فرض مشارکت اجتماعی و گفت‌وگوی تمدن‌ها

بحران مدرنیته و ضرورت حرکت به سوی دورانی که در آن مشارکت تمام نیروها و استعدادها امکان‌پذیر باشد، بازخوانی میراث فرهنگی بشری به منظور دستیابی به راه‌حل‌های جدید را موجب گردید. گفت‌وگوی تمدن‌ها و نقش مشارکتی کلیه قوا، نیروها و استعداد‌های بشری - زن و مرد، سیاه و یا سفید، اروپایی - و غیراروپایی و سرانجام سمت‌گیری به سوی به عرصه آوردن و به کمال رساندن ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و مطلوب بشری، ریشه در رویکردهای فلسفی و جامعه‌شناختی دارد که در مراحل مختلف تاریخی، از جمله در یکی دو قرن اخیر، محل توجه اندیشمندان قرار گرفته است.

مطالعه گذشته تاریخی و چگونگی آرایش اجتماعی و فرهنگی اجتماعات به‌ویژه در نزد ملل و تمدن‌های بزرگ جهان، نشان می‌دهد که تعامل و اختلاط فرهنگی و در وجهی عمیق‌تر، توجه به ریشه‌های مشترک و زمینه‌های همکاری مشترک در میان اقوام، اجتماعات و فرهنگ‌های گوناگون واقعی غیرقابل انکار است. بر مبنای این تحلیل، ضرورت بازخوانی آن دسته از مکاتب اجتماعی و فلسفی که رویکرد انسان‌مدارانه به حل و فصل موضوعات داشته‌اند، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها همچون شاخصه‌ای معرفتی و سیاست‌گذارانه، حاصل اذعان به اصول مشترک این مکاتب است.

اگر بپذیریم که تمدن مانند هر مقوله دیگر بشری، موضوعی اجتماعی و محصول فکر، احساس، عمل و تجربه آحاد بشر است، بدیهی است که مشارکت و ضامن و ملزومات فلسفی، اجتماعی و تاریخی آن، نقش عمده‌ای در تکوین و گسترش تمدن داشته و دارد. به عبارت دیگر، بررسی این موضوع که هر قدر افراد بشر توانسته‌اند تحت هر شرایطی، در تولید و پرورش عناصر فرهنگی و اجتماعی خود بیشتر دخالت کنند، به همان میزان قادر به دستیابی به نوآوری و تمدن‌سازی بیشتر بوده‌اند، ما را به این موضوع رهنمون می‌گردد که توسعه مدنی و فرهنگی با امکان مشارکت اجتماعی و دمکراسی است.

در علوم اجتماعی جدید، سرمایه اجتماعی و فرهنگی به عنوان زیربنای توسعه اجتماعی و فرهنگی همچون کالایی تعریف می‌گردد که حصول بدان تنها از طریق آزادی مدنی و یا مشارکت جمعی امکان‌پذیر نمی‌باشد. گسترش نهادهای مدنی، نهادینه کردن مشارکت اجتماعی، تثبیت حقوق اجتماعی شهروندان، تمهید زمینه‌های امکان بروز و استعداد‌های بشری و حمایت از دموکراسی اجتماعی از دیگر مؤلفه‌های اساسی سرمایه فرهنگی و اجتماعی برای رشد اجتماعی محسوب می‌گردد (همان).

بدین ترتیب، چنانچه گفت‌وگوی تمدن‌ها استراتژی و آرمان توسعه فرهنگی بین ملل از جمله بین کشور ما و سایر ملت‌ها در نظر گرفته شود، مشارکت و به میان آمدن همگان برای انتقال و حفظ این میراث مدنی، یک ضرورت جامعه‌شناختی و تاریخی خواهد بود. در مقابل، سرانجام تجزیه عناصر انسانی و به حاشیه و انزوا کشاندن گروه‌های اجتماعی، توقف و رکود در پویایی فرهنگی و اجتماعی، عقب ماندگی و نزاع تاریخی خواهد بود.

گفت‌وگوی تمدن‌ها و مشارکت زنان

گفت‌وگوی تمدن‌ها همچون بستری است که در آن همه فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، مذاهب و مکاتب بشری مشارکت دارند. اما قبل از برداختن به این مقولات لازم است مشخص گردد که حاملان و کارگزاران مدنیت بشری چه کسانی بوده و تحت چه شرایطی قرار دارند. از این منظر است که موضوع مشارکت زنان در توسعه و گسترش اندیشه گفت‌وگوی تمدن‌ها روشن می‌گردد.

برخلاف آن دسته از دیدگاه‌های جزم‌اندیشانه که تولید فرهنگ را از زاویه جنسیت بررسی می‌کنند و آن را روندی مردانه می‌دانند، واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی گویای آن است که تولید فرهنگ همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی، ماهیتی اجتماعی دارد. به عبارت دیگر، زنان و مردان در خلق الگوها و اشکال گوناگون فرهنگی هیچ‌گونه تفاوت ذاتی نداشته‌اند، بلکه هر یک به تناسب نقش اجتماعی خود قادر به توسعه و تنوع بخشی به عناصر فرهنگی بوده و هستند.

تاریخ مذکر تنها بیانی استعاره‌ای از بیان ستم‌هایی است که مانع از شکوفایی توانایی زنان در بالندگی فرهنگی گردیده است. برطبق نظر الیزابت بادنتر و بنا به تحقیقات گسترده و عمیق وی در نخستین جوامع بشری، نه نظام مادرسالاری حاکم بوده است و

نه نظام پدرسالاری، بلکه زن و مرد پیش از تاریخ وظایف و مشاغل مختلفی داشتند ولی همکار و مکمل هم بوده و هیچ چیز از پیش مبین برتری یکی بر دیگری نبوده، برعکس بر اثر تعاون و تشریک مساعی، مناسبات متعادل، متوازن و مستحکمی بین آنها پدید آمده بود" (ستاری، ۱۳۷۵: ۶).

تاریخ تمدن بشری محصول کار، اندیشه، احساس و رنج برابر مردان و زنان است. زنان در دوران خاصی از تاریخ عهده‌دار تأمین نیاز اقتصادی و در مراحل پیشرفته‌تر، وظیفه‌دار صیانت از خانواده و در دنیای کنونی، عهده‌دار نقش‌های متعدد اجتماعی شده‌اند. تفکیک ساختار فرهنگ و تمدن بشری به عناصر جنسی و یا عدم اهتمام در تبیین نقش مشترک زنان و مردان، موجب ابتر شدن و ناکارایی فرضیاتی می‌گردد که تمایل به ارائه تصویری جامع از نقش افراد اجتماعات در توسعه مدنی دارند. میراث فرهنگ و تمدن بشری نماد کامل و مشترک اثرات حضور و مشارکت بسیاری از استعدادها، توانایی‌ها و خلاقیت‌های بشری است.

از نیمه دوم قرن بیستم، ادبیات اجتماعی نوین با پرورش دیدگاه فمینیسم، در صدد بر آمد تا با زدودن غبار از چهره پنهان زن تاریخی و اجتماعی، همگان را به ضرورت توجه بیشتر در خصوص مشارکت و حضور بیشتر زن در عرصه عمومی زندگی جلب کند. دیدگاه فوق اگر چه به دلیل نوعی گرایش افراطی ایدئولوژیکی و جنس‌گرایانه مورد نقدهای بسیاری قرار گرفته است، اما در تبیین و گسترش فرهنگ مشارکت زنان به معنی اعم، نقش بسزایی داشته است. اشکال عمده پیروان نظریه فمینیسم آن است که توصیه‌ها و رهنمودهای کاربردی آن به برتری جنسی و یا در نهایت، به خلق تاریخی گرایش دارد که در آن تعامل مشترک بین دو جنس مورد غفلت قرار گرفته و برعکس، مقابله و تعارض به‌عنوان درمان عارضه مردسالاری سنتی و تاریخی تشویق می‌گردد.

در مقابل، حسن عمده رویکرد فلسفی، جامعه‌شناختی و نیز حقوقی نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها در آن است که با تأثیرپذیری از جریان‌های فراجدد، با هر نوع تقسیم دوگانه و مطلق‌گرا از امور و یا واقعیات و اجناس مخالف است و بنای شکوهمند تاریخ را در گذشته، اکنون و فردا محصول تعامل، وفاق و مشارکت تمام بازیگران زنده در صحنه می‌داند.

نظریه‌پردازی در خصوص مفهوم گفت‌وگوی تمدن‌ها و عناصر مختلف تشکیل دهنده و سازنده آن، ناظر بر طرح بنیادین عمده‌ترین مشکلات اجتماعی و دستیابی به

راهکارهای عملی است. دکترین گفت‌وگوی تمدن‌ها از یک سو به توصیف، تحلیل و تبیین واقع‌گرایانه از واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد و از سوی دیگر، با معرفی الگوهای نوین و قابل اجرا راه را برای کاهش مشکلات بشری هموار می‌سازد. تعامل فرهنگی و دستیابی به آن از طریق مشارکت جمعی، از جمله موضوعات قابل توجه در این رویکرد نظری و سیاست‌گذارانه است.

شرایط کنونی مشارکت زنان در روند گفت‌وگوی بین تمدن‌ها

اگر مراد از توسعه گفت‌وگوی تمدن‌ها بازشناسی، بازپروری و رشد استعدادهای بشری به منظور تحقق اهداف همکاری جمعی، صلح و پویایی فرهنگی و سرانجام ایجاد جامعه‌ای عاری از جهل، خشونت، نابرابری، تعصبات فرهنگی و واجد تعامل و همکاری دسته‌جمعی باشد، مشارکت اجتماعی در تمام اشکال ممکن و فرضی خود، بستر و زمینه اولیه و تعیین‌کننده دستیابی به چنین هدفی است.

مفهوم گفت‌وگوی تمدن‌ها، دربردارنده کارکرد مؤثر برای تمام اقشار جامعه و از جمله زنان است. اگر این موضوع بدیهی و پذیرفته شده است که نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها در درون خود حذف فاصله‌های جنسی، طبقاتی، ایدئولوژیکی، نژادی و اجتماعی را مفروض می‌داند، بدیهی است که بازشناسی ساختار کنونی و نیز تحلیل موانع گوناگون مشارکت زنان در روند افزایش مبادلات فرهنگی، خود به موضوعی بنیادی تبدیل گردد.

برای تعیین چگونگی مشارکت زنان و نیز درک واقعیت کنونی آن می‌توان شاخص‌های متعددی را مبنای بررسی قرار داد. امروزه نهادهای متعدد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کار بسیج استعدادها و سازماندهی آنها را برای اداره بهتر امور جامعه به عهده دارند. در داخل این نهادهای گسترده، انواع گوناگون خرده نهادهای در بخشی کوچکتر به کار زمینه‌سازی، پرورش و دعوت از آحاد جامعه به همکاری در فعالیت‌های عمومی و اختصاصی اشتغال دارند. سهم، حجم، اهمیت و قدرت این نهادها با توجه به گسترش شهرنشینی و افزایش پیچیدگی‌های اجتماعی رو به افزایش است.

می‌توان گفت که این موضوع، در سطح کشورهای توسعه یافته و یا در حال توسعه به هنجاری تعمیم یافته تبدیل شده است؛ چنان‌که کارکرد میانجی‌گری نهاد آموزش و